

آخرین دین آنها ...

شاید , آخرین دین آنها هم با توجه به مغالزه و نشست و برخاست ها و برای هم نوشابه باز کردن با اهالی فتنه !! یا راندگان خیمه ولایت و بی نصیبان از خوان غارت نظام و ساختن شاخ از همان اصلاح طلبان در داخل و یا سبزنماهای مدعی اصلاح طلبی در خارج از کشور و فرو کردن آن در آستین مردم ایران باشد ...

آرسن لوپین

آقا شما هر روز خط عوض می کنید و این جمهوریخواهان لائیک را دچار مشکل می کنید آیا بهتر نیست بدنبال کاسبی خود با بی بی سی بروید

“جامعه رنگین کمان” فراروندی عاشقانه

فرهنگ قاسمی



به راستی باور داریم که استقلال در یک کشور موقعی واقعیت پیدا می‌کند که قوای مأموریت یافته توسط مردم و نهادهای تشکیل‌دهنده جامعه به طور مستقل عمل کنند. از سوی دیگر استقلال این نهادها و قوه ها عینیت و واقعیت پیدا نمی‌کند مگر اینکه در ذهنیت و در رفتار مردم به ویژه نزد کنشگران اجتماعی و سیاسی آن جامعه استقلال و عدم وابستگی مقام مهمی را به خود تخصیص داده باشد.

قریب به چهار سال پیش در بحبوحه حرکت اجتماعی هشتاد و هشت در ایران و درست در ماه هائی که بسیاری از هم میهنان عزیزمان شیفته

یکرنگ و آن هم رنگ سبز شده بودند و ما چون آن سبز را رنگین کمان می دیدیم برای کمک به امر گسترش دموکراسی در جامعه مان سایت "جامعه رنگین کمان" را بوجود آوردیم تا به رشد دموکراسی و عدم تبعیض و به عبارت دیگر به توسعه لائسیته کمی کرده باشیم.

بیش از سه سال از فعالیت رسمی سایت "جامعه رنگین کمان" می‌گذرد، در این مدت کوشش ما همواره بر این امر معطوف بوده است که رسانه ما، پژواک سیمای واقعی تحرکات جامعه و مبارزات کنشگران آن باشد. آگاهی داریم که علیرغم کوشش‌های بایسته، در این وظیفه به اندازه کافی موفق نبوده ایم. بخشی از این کمبود از ما و از روش کارمان و عدم امکانات کافی می‌آید و بخش دیگر را احتمالاً باید در تاریخ خانه های تاریخی و فرهنگی جامعه خود جستجو کنیم ...

در یک چنین وضعیتی رسانه‌ی "جامعه رنگین کمان" در عین حال که خود دارای اصول سیاسی و اجتماعی مشخص می‌باشد، اما همواره کوشش داشته زمینه انتشار مقالات و اظهار نظرهای معقول و منطقی را برای رشد حقوق و آزادی‌ها در جامعه ایرانی فراهم آورد.

ما در این راه فقط و فقط از امکانات شخصی خود استفاده کرده ایم و هیچ پیشنهاد کمی را نپذیرفته ایم و از کسی تقاضای کمک نکرده ایم. فلسفه ما این بوده است که به نظرات خوانندگان توجه داشته باشیم اگر پیشنهاداتی برای اصلاح و بهبود "جامعه رنگین کمان" ارائه شده است مورد توجه قرار داده و از مشاورت‌های دوستداران آن برخوردار شده و همیشه قدردان بوده ایم.

خوانندگان و نویسندگان ما چه کسانی هستند؟

در مورد طیف‌های اجتماعی و سیاسی خوانندگان بررسی دقیق آماری به عمل نیامده است، شاید بتوان با توجه به نویسندگان سایت از یک سو و با در نظر گرفتن عکس‌العمل‌ها در فضای مجازی و مکاتباتی که دریافت می‌شوند، تصویری هرچند ناقص از طیف‌های اجتماعی و سیاسی خوانندگان آن ارائه داد. با توجه به شواهد چنین به نظر می‌رسد که "سایت جامعه رنگین کمان" مورد توجه طیف بزرگی از اپوزیسیون، چپ تا راست میانه، قرار گرفته است.

در این مدت بیش از ۴۱۰۰ نوشته و ۴۵۰ گزارش تصویری و فیلم مستند از نشست‌های و تظاهرات‌های مختلف سیاسی و اجتماعی خارج از کشور و گاهی از داخل میهن انتشار داده‌ایم که بیش از ۸۰ درصد این گزارشات توسط همکاران ما تهیه و مونتاژ گردیده است. خود ما نیز

باعث و بانی نشست‌ها و میزگردهائی با مشارکت کنشگران اپوزیسیون آزادی‌خواه و مترقی و استقلال‌طلب بوده‌ایم.

وضعیت فاجعه آمیز امروز

متأسفانه شرایط موجود ایران به مراتب سخت‌تر از هر زمان دیگر است. هیچ ناظر بی‌غرضی نمی‌تواند ادعا کند که آینده اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور ما ایران بسیار نگران‌کننده نیست. اگر واقع بین باشیم باید قبول کنیم که اخلاق منحنی که جامعه ما را احاطه کرده و ما نظاره‌گر آنیم و رنجی که از این وضعیت برمی‌خیزد، چنان کوبنده است که حتی لحظه‌ای نمی‌توان آن را نادیده گرفت. هر قدر عمیقتر و بیشتر در راه آزادی و دموکراسی و عدم وابستگی و صیانت از تمامیت ارضی و لائیسیته و عدالت اجتماعی غوطه‌ور می‌شویم باز می‌یابیم که از پس این فاجعه بزرگ که جمهوری اسلامی در میهن ما پدید آورده براحتی نخواهیم توانست رها شد.

خوره خودخواهی، آفت پاره پاره شدن و ذلت تک‌تک ماندن، اجتماع بزرگ اپوزیسیون را سرد و بی‌جان ساخته است. اپوزیسیونی که شاید بتوان گفت فقط هست، نه تکاملی و نه چشم‌اندازی، و نه حتی کوره راه امید بخشی، اما عقب‌گردها و جاخالی کردن‌های فراوان که همه روزه شاهد آنیم بر این اپوزیسیون غلبه کرده است. در چنین وضعیتی باید همواره ایحاد همبستگی ملی جمهوریخواهان دغدغه ما باشد و در عملی شدن این پروژه که می‌تواند راه‌گشای بن‌بست کنونی اپوزیسیون باشد. کوشا باشیم تا علیرغم حجم بزرگ مشکلات عملی و معضلات وسیع فرهنگی با مشارکت خود به این امر مهم نائل گردیم.

ادامه فعالیت و تعهد ما

کماکان در این راه کوشش می‌کنیم تا انعکاس‌دهنده و مطالبه‌گر حقوق پایمال شده‌ای باشیم که شما خوانندگان و نویسندگان عزیز در جستجوی تحقق آن‌ها هستید. در واقع رسانه "جامعه‌رنگین کمان" تریبون همه کسانی است که حقی را از دست داده‌اند و یا برای احقاق حقوق مردم مبارزه می‌کنند.

پس ما به هیچ عنوان میزبان کسانی نیستیم که حقوق دیگران را زیر پا گذارده‌اند و به مردمان ظلم و بی‌عدالتی روا داشته‌اند. به عبارت دیگر، سایت "جامعه‌رنگین کمان"، مدافع حقوق انسانی و آزادی انسان‌های آزادیخواه، مترقی و مستقل است.

در این مسیر ما راهی را در پیش گرفته‌ایم که در آن عشق و مهربانی و نیکی به مردم در سرلوحه فعالیت‌های مان قرار گرفته است. می‌دانیم که در این دنیا که مادیات سر دست هر چیز دیگر برمی‌خیزد راه آسانی را انتخاب نکرده‌ایم و مراقبیم تا تحت عنوان دولت‌های خیرخواه و دزدان و راهزنان اجتماعی و سیاسی که هر روز به شکل و شمایلی تازه خودنمایی می‌کنند در دامهای ناجوانمردانه و ددمنشانه نیافتیم .

اگر تندی و تیزی راهروان حرفه ای و کارکشته را نداریم، کندی خود را می‌پذیریم، اما به هیچ روی در اهداف خود اهمال و سستی نشان نمی‌دهیم.

سعی می‌کنیم به حق عمل کنیم و پاسدار حق باشیم. خود را از بادآفره و تهمت و جعل اطلاعات و مردم فریبی بدور نگاه می‌داریم. دموکراسی را ارج می‌نهیم و کوشش می‌کنیم در رفتار روزمره دموکرات و نیک کردار باشیم.

با گام‌های سنجیده در امتداد مسیری می‌رویم که گذشتگان شرافتمندان طی کرده اند، مسیری که پیشرفت و توسعه سرزمین ما و آزادی و حقوق انسانی مردم ما و سرفرازی همه اقوام ایرانی در سرلوحه آن قرار دارد، مسیری که گذشتگان آنرا با شجاعت و صبر و جانفشانی و رنج طی کردند و آیندگان شاید بهتر از ما در تحقق اهدافش گام بردارند و آگاهی که در این فراروند وظیفه ما بسیار عظیم است پس باید سعه صدر داشته باشیم.

وانگهی هرگز از نظر دور نمی‌داریم که وظیفه مهم و بزرگ ما اینست تا جوانان میهن ما به راه آزادی و عدالت اجتماعی و استقلال و دموکراسی و جدایی دین و دولت و احترام به حقوق انسانی بیش از پیش تمایل پیدا بکنند و در این راه ایستادگی و سرسختی نشان دهند و با سخت‌کوشی از استقلال اندیشه و بیان خود پاسداری کنند.

به راستی باور داریم که استقلال در یک کشور موقعی واقعیت پیدا می‌کند که قوای مأموریت یافته توسط مردم و نهادهای تشکیل‌دهنده جامعه به طور مستقل عمل کنند. از سوی دیگر استقلال این نهادها و قوه‌ها عینیت و واقعیت پیدا نمی‌کند مگر اینکه در ذهنیت و در رفتار مردم به ویژه نزد کنشگران اجتماعی و سیاسی آن جامعه استقلال و عدم وابستگی مقام مهمی را به خود تخصیص داده باشد. همین‌طور باور داریم وجود افراد دموکرات که هم خود دموکراسی را ارج نهند و

هم بطور دموکراتیک پافشاری کنند تا دیگران آن را رعایت کنند یکی دیگر از عوامل اصلی رشد دموکراسی در جامعه ماست به همین دلیل این عامل مهم را از نظر دور نمی داریم که در اثر استقلال فردی می توان به استقلال اجتماعی و سیاسی و در اثر آن به دموکراسی دست پیدا کرد. بنابراین ما از همه کسانی که فکر می کنند سایت "رنگین کمان" در این راه گام بر می دارد در خواست همکاری و همفکری داریم. انسان های پایبند به استقلال پندار، آزاد منش و دموکرات در رفتار و متوازن و متعادل در کردار سیاسی با حرف و شعار و یک شبه ساخته و پرداخته نمی شوند، بلکه عاملی که سبب آفرینش و رشد آنان می گردد آموزش و تربیت و تشویق روزمره آنان است. پس کوشش ما اینست تا یکی از رهروان بی ادعای این فراروند بوده و خود بیاموزیم و آموخته و تجربه خود را مخلصانه در اختیار جامعه قرار دهیم.

۲۷ ژوئیه ۲۰۱۳

۱ : درباره ما (رنگین کمان)

رویدادهای مصر از نگاه سمیر امین

الوطن - ترجمه محمد دورقستانی

اسلام سیاسی دعوت به فرمانبرداری می کند نه آزادی؛ و دلیل اینکه اخوان با رژیم های سلطه گری چون عربستان سعودی و پاکستان مراوده دارند هم همین است. تنها کوشش برای قرائت آزادیخواهانه از اسلام همان است که محمود طه، متفکر مسلمان سودانی به آن کمر بست، چیزی که هیچ جنبش اسلامی، چه رادیکال و چه میانه رو، دنباله اش را نگرفت و خود محمود طه هم به جرم ارتداد به دست رژیم نمیری اعدام شد.

محمود طه: اسلام سیاسی دعوت به فرمانبرداری می کند نه آزادی؛ و دلیل اینکه اخوان با رژیم های سلطه گری چون عربستان سعودی و پاکستان مراوده دارند هم همین است. تنها کوشش برای قرائت آزادیخواهانه از اسلام همان است که محمود طه، متفکر مسلمان سودانی به آن کمر بست، چیزی که هیچ جنبش اسلامی، چه رادیکال و چه میانه رو، دنباله اش را نگرفت و خود محمود طه هم به جرم ارتداد به دست رژیم نمیری اعدام شد.

در حالی که در سال ۱۹۶۷، مصر با اسرائیل وارد جنگ شد و در نتیجه، کنترل سuez کانال را از دست داد. این امر به مصر خسارت اقتصادی و سیاسی زیادی رسانید. در نتیجه، مصر به دنبال راه‌های جدید برای تقویت اقتصاد و امنیت خود بود. در این راستا، مصر به دنبال همکاری با کشورهای عربی خلیج فارس و اسلام‌گرایان بود. در این راستا، مصر به دنبال همکاری با کشورهای عربی خلیج فارس و اسلام‌گرایان بود.

سمیر امین، اقتصاددان و متفکر برجسته مصر را در خانه‌اش در پاریس ملاقات کردم. امین معتقد است اقتصاد مصر بیمار است و بیماری‌اش را ناشی از سه عامل می‌داند: سلطه آمریکا؛ پیروی از قوانین بازار آزاد؛ و به قدرت رسیدن اسلام سیاسی. این عوامل پس از شکست سال ۱۹۶۷ به وجود آمدند و کم‌کم شدت یافتند.

در جهانی که تا بُن دندان زیر سیطره سرمایه‌داری آمریکاست، امین به عنوان یک چپ‌گرای اصیل، سالهاست بر خلاف جریان آب شنا می‌کند. او آمریکا و اسرائیل و کشورهای عربی خلیج فارس و اسلام‌گرایان را چهار ضلع یک دسیسه می‌بیند و فقر و بیکاری و بیماری امروز کشورهای عرب را ناشی از تباخی آنها می‌داند. معتقد است با چین و به خصوص با هند باید روابط تازه‌ای برقرار کرد و خود را از اسلام سیاسی دور نگه داشت. معتقد است «اسلام سیاسی» را مستشرقان انگلیسی در پاکستان ساختند و به دست ابوالاعلی مودودی به کشورهای اسلامی فرستادند.

امین پس از به قدرت رسیدن محمد مرسى، در مصاحبه‌ای گفت امیدى به رئیس‌جمهور جدید ندارد چون به جماعتى وابسته است که راه حل‌های عقب مانده‌ای برای اقتصاد مصر دارند. او بر آن بود که در میان رقبای انتخاباتی مرسى، حمدین صباحی تنها کاندیدایی بود که می‌توانست در برابر سیطره سرمایه‌های خلیجی و سرسپردگی به آمریکا بایستد. با این همه امین خوشبین است چون حرکت غول‌آسای مردم را می‌بیند و جوانانی که می‌توانند مصر را از دست اسلام‌گراها و حامیان آنها نجات دهند.

برای بیرون آوردن اقتصاد مصر از این نابسامانی چه پیشنهاد می‌کنی؟

• برای اینکه راه حل ارائه دهیم نخست باید ببینیم چرا به این وضع دچار شده‌ایم. برای فهم وضع امروز مصر باید شصت سال به عقب برگردیم؛ زمانی که ناصر تازه به قدرت رسیده بود و سعی می‌کرد مصر را توسعه دهد. او در این مورد گام‌هایی برداشت از جمله: اصلاحات ارضی؛ تقویت بخش عمومی و صنعتی سازی کشور. اما این طرحها منافع دشمنان سه‌گانه مصر — آمریکا، اسرائیل و کشورهای عربی خلیج فارس — را به خطر انداختند از این رو سعی کردند او را از سر راه بردارند. فشارهای خارجی و دو بار هجوم اسرائیل به مصر در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ مقاومت ناصر را به تحلیل برد. ناصر برای رهایی از این وضع در برابر نیروهای استعماری تن به عقب نشینی‌هایی داد و پس از جنگ ۶۷ و شورشهای دانشجویی در ۱۹۶۸، سیاست درهای باز را در کشور اجرا کرد. او در سال ۱۹۷۰ به مرگی نابهنگام درگذشت. نمی‌دانیم اگر زنده می‌ماند امتیازات بیشتری می‌داد یا نه، که من شخصا چنین فکر نمی‌کنم. به هر حال ناصر با همه تناقضاتش، یکی دو گام در جهت اهداف مردم مصر برداشت، ولی بیشتر از این نه.

دوره ناصر را همین می‌دانی؟

• ناصر اگر چه طبقات فقیر را از فقر رهایی بخشید، ولی با سرکوب لیبرالها و چپها، راه اسلام سیاسی را هموار کرد. حقیقت این است که نبودن دموکراسی بزرگترین عیب آزمون ناصری بود. فاجعه حقیقی اما در دوره جانشین او انور سادات رخ داد. سادات آزمون ناصری را یکسره کنار گذاشت و به ایالات متحده آمریکا و هم پیمانانش رو آورد، چون ۹۹ درصد از راه حلهای منطقه را به دست آنها میدید. او با اسرائیل پیمان صلح بست و به اخوان المسلمین، دشمنان قدیمی ناصر، که در آن هنگام در کشورهای عرب خلیج فارس به سر میبردند، امکان داد به مصر برگردند. مبارک هم که بعد از او آمد سیاست او را ادامه داد، با این تفاوت که چون طرحی از خود نداشت، مصر را بیش از پیش عرصه سرمایه‌های خصوصی و نیز خلیجی و آمریکایی کرد. این کار او نابسامانی اقتصادی بزرگی در مصر آفرید که بیکاری گسترده، افزایش فاصله طبقاتی، پس رفت در آموزش، بهداشت و کم رنگ شدن نقش منطقه‌ای مصر از عواقبش بود. گستاخر شدن اسرائیل و قبضه کردن زمینهای بیشتری از عربها را هم باید به اینها اضافه کرد. وضعی که در گذشته داشتیم و هم اکنون نیز داریم این است.

چرا اوضاع بد اقتصادی مصر را به آمدن پول و سرمایه از کشورهای عرب خلیج و آمریکا نسبت می‌دهی؟

• دلیلش این است که این پولها برای کمک به توسعه مصر نیامده‌اند. توسعه مصر و شکوفایی اقتصاد مصر با اهداف کشورهای عربی خلیج فارس برای ترویج اسلام سیاسی تضاد دارد. دوم اینکه با نیت آمریکا هم همخوانی ندارد چون آمریکا مصر را کشوری فقیر می‌خواهد. اسرائیل هم با توسعه مصر مخالف است چون نمی‌خواهد مصر آن قدر قوی شود که در برابرش بایستد. به همین دلیل این سرمایه‌ها که بیشترشان توسط اخوان نزدیک به خانواده‌های حاکم خلیجی به مصر آورده شده‌اند، در طرحها و فعالیتهایی انگلی چون گردشگری و دلالی و بورس‌بازی مصرف میشوند. این فعالیتهای طبیعتاً نمیتوانند کار توسعه واقعی را که بر کشاورزی و صنعت مبتنی است انجام دهند. این نوع توسعه را من «توسعه انگلی» lumpen development می‌نامم، یعنی توسعه ارزان یا شبه توسعه. توسعه‌ای که اخوان و سلفیها در آن فعالیت میکنند و سرمایه‌های خلیجی را به پایش میریزند از همین دست است. می‌بینی که خلیجیها با دو حربه با ما می‌جنگند: پول و اسلام (البته اسلام نه به عنوان یک عقیده بلکه به عنوان یک جریان سیاسی). مثل خیلی از جریانهای دینی و نه فقط اخوان، پولشان صرف اسلامگرایانی میشود که از دین استفاده ابزاری میکنند.

آیا اخوان به این اندیشه‌های شیطانی واقفند؟

• معلوم است که واقفند. البته منظور آن متدینانی نیستند که به تعداد فراوان به اخوان معتقدند؛ یا حتی ملل عرب خلیج نیست؛ بلکه روی سختم با رهبری و رهبران اخوان و سران خلیج است. رهبران اخوان — به رغم بلاهتشان — خوب میدانند که سرمایه‌های خلیجی برای توسعه مصر نیامده‌اند؛ آمده‌اند تا مصر را ضعیف و درمانده نگه دارند. اخوان خودشان با فقر زندگی می‌کنند، و همین فقر بود که به اسلام سیاسی فرصت رشد داد. این از یک سو، از سوی دیگر اخوان با اصحاب سرمایه هم‌پیمان‌اند. مثلاً وقتی درباره سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری ازشان می‌پرسی می‌بینی یکسره با این مسائل بیگانه‌اند. با منافع کشاورزان کوچک هم مخالفند. مخالفتشان با این مسائل ریشه تاریخی دارد و همه آن را میدانند.

از منابع مالی اخوان اطلاعاتی داری؟

• البته اطلاعات مفصل ندارم، ولی از میلیاردها دلاری که کشورهای خلیج و بانکهای اسلامی به آنها می‌پردازند همه خبر دارند.

قابل فهم است که هر نوع جنبش بیدارگرانه در مصر برخلاف منافع آمریکا و اسرائیل است؛ ولی چطور ممکن است برای خلیجیها هم خطرناک باشد؟

• کشورهای خلیجی هنوز وزنی ندارند؛ در حال حاضر اگر نمودی دارند به واسطه این است که مصر و کشورهای عربی موثر دیگر، مثل عراق و سوریه، در صحنه نیستند. رهبران کشورهای خلیجی این را میدانند و به همین دلیل در تجزیه عراق شرکت کردند، و اکنون هم سرگرم توطئه علیه سوریه هستند. آنها شرکای دائمی آمریکا در توطئه‌هایش علیه کشورهای مهم منطقه هستند. و دست اسرائیل را برای بلعیدن اراضی فلسطینی باز گذاشته‌اند. در برهه اخیر این قطر بوده که جلودار این قضا یا شده، نمونه‌اش هم کاری است که در لیبی کرده.

خیلیها معتقدند که قطر به مردم لیبی خدمت کرد چون از دست قذافی دیکتاتور نجاتشان داد...

• اما رئیس جمهوری آمد که سابقه اعدام پرستاران بلغاری را در کارنامه‌اش داشت. او قبلاً وزیر دادگستری دولت قذافی بود و بعد هم رئیس شورای انقلاب شد. هدف قطر تجزیه لیبی بود نه نجات مردم از دست قذافی. وقتی مصر حرکتی در سطح جهان عرب داشت، کشورهای عرب

خلیج حتی بعد از اینکه بر سرمایه‌های نفتی هنگفت دست یافتند، باز هم نمودی نداشتند و نقش آزادبخشی مصر از سرمایه‌هاشان برجسته تر بود. از فاروق پادشاه مصر عکسی دیده‌ام که سران خلیج را با وضع رقت‌باری پشت سرش نشان می‌دهد. سران خلیج جز در نبودن مصر و کشورهای عربی بزرگ دیگر نمی‌توانستند این وضع کنونی خود را به دست بیاورند. اینجاست که ارتباط منافع آنها را با منافع آمریکا می‌توان فهمید.

طرح آمریکایی که از آن حرف می‌زنی چیست؟

• طرح آمریکا که هم پیمانانش در اروپا و ژاپن هم به درجات متفاوتی از آن دفاع می‌کنند این است که رهبری نظامی جهان را به دست گیرند. برای عملی کردن این طرح باید بر منطقه خاورمیانه مسلط شد، به چهار دلیل: دلیل اول این است که خاورمیانه نفت فراوان دارد؛ دلیل دوم آنکه در منطقه جغرافیایی حساسی قرار گرفته که از آن آمریکا می‌تواند چین، بزرگترین رقیب کنونی خود را در آینده تهدید کند. سوم ضعف کشورهای این منطقه که سلطه بر آنها را آسانتر می‌کند؛ و دلیل چهارم وجود اسرائیل، هم‌پیمان ابدی آمریکا، در منطقه است. در چارچوب این طرح می‌توان رویدادهای بزرگی چون حمله به عراق و افغانستان، و احیاناً ایران را توضیح داد. کشورهای یاد شده به این دلیل مورد تهاجم آمریکا قرار گرفته‌اند که موانعی بر سر راه سیطره آمریکا بر منطقه بوده‌اند و حمله به آنها راه را برای رسیدن به چین، در درجه نخست، و هند و روسیه در درجه بعد هموار می‌کرد. چین به اهمیت قضیه کاملاً واقف است، و می‌داند حمله به افغانستان و عراق و کوشش برای از بین بردن سوریه در حال حاضر، آینده این کشور را نشانه گرفته است. برای همین است که چین و روسیه با دخالت نظامی آمریکا در سوریه مخالفند.

منافع اخوان و آمریکائیانها در منطقه خاورمیانه چگونه به هم می‌رسند؟

• اخوان به طور قطع بخشی از طرح آمریکایی یاد شده هستند. برای همین است که وقتی در مصر به قدرت رسیدند، آمریکا به طور کامل از آنها حمایت کرد. کاری که قبلاً سفارت انگلیس در سال ۱۹۲۷ هنگام پیدایش اخوان و بعد در رویارویی‌شان با حزب وفد که تا حدی نماینده منافع مردم مصر بود، کرده بود. حمایت آمریکائیانها از اخوان دو دلیل دارد: اول آنکه آن اسلام که اخوان از آن پشتیبانی می‌کنند، با جنبش مردم مصر تعارض دارد و راه گسترش چنین جنبشی را می‌بندد. دوم

ضدیت اخوان با آزادی دینی و آزادیهای شخصی ریشه‌های «اسلام‌هراسی» را در دنیا عمیق‌تر خواهد کرد.

ما اینجا (درمصر) هم موافق اخوان را داریم و هم مخالف آنها را؛ ولی هیچ‌کس متهمشان نمی‌کند که بخشی از طرح آمریکا هستند.

• باید بدانی که اسلام سیاسی که اخوان نمایندگانش هستند جنبشی دینی و برای رضای خدا نیست؛ حرکتی سیاسی و در خدمت منافع قدرتهای بزرگ است. «اسلام سیاسی» جدید در هند و به دست مستشرقان انگلیسی ساخته و پرداخته شد، سپس ابوالاعلی مودودی تغییراتی در آن داد و مبلغش شد. مودودی که سنگ «حاکمیت الهه» را به سینه میزد اعتقاد داشت که یک مسلمان نباید در یک کشور غیرمسلمان زندگی کند، و آن قدر این حرف را گفت و گفت تا بالاخره راه جدایی هند از پاکستان را هموار کرد؛ چیزی که به نفع قدرتهای بزرگ تمام شد. اسلام سیاسی دعوت به فرمانبرداری می‌کند نه آزادی؛ و دلیل اینکه اخوان با رژیمهای سلطه‌گری چون عربستان سعودی و پاکستان مراوده دارند هم همین است. تنها کوشش برای قرائت آزادیخواهانه از اسلام همان است که محمود طه، متفکر مسلمان سودانی به آن کمر بست، چیزی که هیچ جنبش اسلامی، چه رادیکال و چه میانه‌رو، دنباله‌اش را نگرفت و خود محمود طه هم به جرم ارتداد به دست رژیم نمیری اعدام شد.

برگرفته از تارنمای □□□□ □□□□

آیا مردم ایران دینی به جبهه ملی دارند؟



سرژ آراکلی

شاپور بختیار با اعتقاد به سلطنت مشروطه، و بقیه مردم و سرگشته با امیدهای واهی به دستبوس امام خود ساخته‌اشان راهی شدند و در نهایت همه کم و بیش بیک سرنوشت دچار و تقاص سرکشتگی و تناقض‌اشان را دادند. کلام را کوتاه می‌کنم و می‌پرسم آیا جبهه ملی با چنین کارنامه‌ای دینی به گردن مردم ایران دارد؟ و یا برعکس؟

“... ” ...
“... ” ...

با خواندن مقاله فوق‌الذکر که گذری پرواز گونه از فراز ۶۰ سال تاریخ معاصر ایران بر محور جبهه ملی و سرنوشتش بود، با اندوهی تاسف بار به شصت سال از تاریخ و تاریخ سازان مملکتی باز نگریستم که همه دوران حیات من، تو و نسل من و نو را نقش زدند. نقش زدند چون بزرگان قوم و قبیله بودند و ما روان در گذرگاه‌های صعب و ثقیل این رودخانه تاریخ که هر از گاه نیز به سیلابی ویرانگر بدل بود، نه همچون قایق دارانی موج سوار بلکه بمانند فرزندان خلف و فروتن به فراخوان تاریخ در حد توان و حدود امکاناتی، که گسترده گی اش از ما دریغ شده بود؛ پاسخ گفتیم. در فراخوانها و تظاهرات، آزادی را چنان از جان گذشته بفریاد آمدیم که فراخوان دهندگان خود بوحشت بسکوت و خانه نشینی فرمان‌نمان دادند. و این، بسی بارها تکرار شده است. سرنوشت سازترینش در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ و آخرینش در ۱۳۸۸ بود
خاطرت هست؟

اشاره داشتی که در مراسم یادبود هوشنگ کشاورز صدر دوستان و همراهانش از خاطرات سالهای دور (۳۹-۴۲) می‌گفتند و نه از سالهای نزدیکتر که نقطه کانونی اش همانا ۱۳۵۷ و انقلاب بود. برآستی از ۱۳۵۷ چه می‌توانستند بگویند؟ افتراق و انفعال؟ یا چه؟ سه سرشناس جبهه ملی یکی نخست وزیر شاه، دیگری دنباله رو خمینی و سومی وزیر خمینی شده بودند و آن دیگری که حرمتش در میان جامعه آگاه فراوانتر از همه دیگران بود، به گوشه نشستن و حفظ حرمت تاریخی اش اکتفا کرده بود و ندانست که این حرمت ذخیره ابدی نیست و اگر در هنگامه ضرورت و نیاز بکار گرفته نشود، به هیچ می‌ارزد و به هیچ میگراید. تازه از خود ۳۹-۴۲ چه می‌توانستند بگویند دوستان و همراهان هوشنگ کشاورز صدر، نمی‌دانم؟ از سرگشتگی و بی‌عملی؟ و یا خطا کاری‌هایی که حتی پیر احمد آباد را برسر خشم آورد؟ و در نهایت تائید و دنباله روی از پیر مرد خنزر پیزی قم که از سر بدویت و خرافات به مخالفت با اصلاحات شاه برخاسته بود. باری واقعا جبهه ملی از عملکردش در ۳۹-۴۲ چه می‌توانست بگوید؟ آیا سوارکار اسب تروای نهضت آزادی برای جبهه ملی ناشناس بود؟ مگر خود دکتر مصدق نبود که از انتصاب وی به وزارت فرهنگ و سپردن مشاغل دیگر به جهت شناخت روشنش از تعصب مسلمانی وی بیش از تعصب ملی اش، ابا داشت. و از آن مهمتر مگر جبهه ملی از خنجر زهرآگینی که آیت الله کاشانی در سال ۱۳۳۲ بر کرده اش فرو کرد بیخبر بود. و

مگر فدائیان اسلام که اکنون در چهرهء اسدالله لاجوردی ها و خلخالی ها و هر بیمار روانی دیگری رخ می نمود کم آسیب دیده بود؟ حیرت آور نیست که با فاصله ای کمتر از سی سال نقش آفرینان جبههء ملی همهء این آموزه های تاریخ را بفراموشی سپارند و یا نادیده انگارند؟ حقیقت این است که از بهار ۱۳۵۶ که جبههء ملی آغاز فعالیت مجدد خود را اعلام کرد تا بهار ۱۳۵۸ که انقلاب به "پیروزی" رسید دوسال تمام فرصت بود. و این دو سال اگر با درایت و تجربهء سیاسی که از جبههء ملی و آن همه رهبران باقی مانده اش از دههء ۱۳۳۰ انتظار میرفت، که انتظاری بیجا هم نبود؛ بکار گرفته می شد نه اسب تروایی راه به انقلاب می گشود و نه پیر مرد خنزر پنزری امید و آرزوهای انقلاب را ویران میکرد.

در سال ۱۳۵۶ پیرمرد خنزر پنزری جز در محدوده ای از هم مسلکان و هم ریشانش شناخته شده نبود، در حالی که جبههء ملی و رهبرانش در میان بخش عظیمی از احزاب، روشنفکران، استادان؛ هنرمندان، دانش جویان و بخش هایی از روحانیون معتبر و همچنین از سوی سازمان های مبارز سیاسی شناخته شده و اغلب مورد احترام بودند. جبههء ملی اگر با توجه به این همه، با بکارگیری درایت و ارادهء قاطع جهت رهبری و سازماندهی واقعی انقلاب دست بکار شده و با تعهد به نامش جبهه ای واقعاً ملی از همهء سازمانها و احزاب بوجود می آورد و بجای کاریزماتیزه کردن پیرمرد خنزر پنزری خود یکی از رهبرانش (شاید دکتر غلامحسین صدیقی) را کاریزماتیزه می کرد، و از آنجایی که ایشان در جامعه از احترام و محبوبیت فراوانی برخوردار بود در صورت حمایت و همکاری دیگر رهبران جبهه، به قاطعیت و ارادهء معطوف به قدرت هم دست می یافت و قادر می بود در راس جبهه ملی احتمالاً جای خالی دکتر مصدق را پر کند و انقلاب را از افتادن به ورطهء بدویت و جنایت ضد انقلاب جلو گیرد.

بسیاری از دوست و دشمن همواره به کاریزمای خمینی همچون یکی از عوامل خزیدن او به راس انقلاب و غصب آن اشاره می کنند. و کمتر کسی آن را توضیح می دهد. بی آن که بخواهم وارد مبحث روان شناختی و جامعه شناختی پدیده ای بنام کاریزما و کاریزماتیزم شوم (که در بضاعت اندکم هم نیست) این را اما میدانم که کاریزماتیزم و کاریزما پدیده ای ژنتیک (ذاتی) نیست و در شرایط خاصی بوسیلهء حلقه ای از اطرافیان در شخص و شخصیتی پرورد و تقویت شده و در گسترهء جدلها و مبارزات سیاسی از طریق همین حلقهء اطرافیان به حلقه های بعدی و در نهایت به توده های مردم منتقل می شود. و این

پدیده عموماً در شخصی متبلور می شود که اغلب از قاطعیت و تهور همراه با نرمشها و زیرکی های سیاسی برخوردار است. چنین است که سرجوخه گمنام جنگ جهانی اول در زمانی کمتر از بیست سال به پیشوای میلیونها انسان در جنگ دوم جهانی تبدیل می شود و یا کسی چون ملا عمر در افغانستان به کعبه آمال طالبان. کاریزمای فرد در بین جماعت روشنفکر و فرهیخته نیز عملکرد دارد اما به جز عواملی که بدان اشاره شد از ویژگی خاصی نیز پیروی می کند که همانا برخورداری از دانش وسیع در حوزه مورد نظر (در اینجا سیاسی) و بکارگیری خلاقانه ی آن است. کاریزمای خمینی در وهله نخست از سوی اطرافیان او چه معمم و چه مکلا پی ریزی شد. و همانگونه که کاریزمای آسمانی را ضعف انسانها خلق می کند کاریزمای زمینی هم دست ساز انسان است و چنین است که با سرسپردگی و عبودیت اطرافیان، امام ساخته می شود و از آن پس امر بر خود "امام" هم مشتبه و کار بجایی می رسد که در بهشت زهرا می گوید: " من تو دهن این دولت میزنم" و بلافاصله چون هنوز کاملاً یا بو برش نداشته ادامه می دهد: "من به پشتیبانی این مردم تو دهن این دولت می زنم" اما اندکی بعد که کاملاً از عبودیت معمم و مکلا اطمینان می یابد می گوید: "اگر سی میلیون بگند آره، من میگم نه" و دیگر کار تمام است.

جبهه ملی با آگاهی و شناختی که قاعدتا می بایست از خمینی و اسلام و اسب تروایش می داشت و تجاربی که از انقلاب مشروطه به اینسو در برابرش بود می دانست که خمینی چگونه حکومتی را در آماج دارد. جبهه ملی، بهبهانی ها (عبدالله و همچنین نوه اش) (۱)، شیخ فضل الله ها، کاشانی ها و غیره را در حافظه داشت و خیانت ها و خنجر از پشت زدن آنها را دیده و چشیده بود از این رو در دو سالی که فرصت داشت می توانست احزاب و سازمان های سیاسی را از خطر تکرار کودتای ۳۲ و این بار با چهره انقلابی نمای خمینی آگاه نموده و آنها را که اغلب نیز به ضعف خود در رویارویی با قدرت گیری خمینیسم کم و بیش آگاه بودند حول محوری چون "جمهوری خواهان دمکرات و لائیک" گرد هم آورد و یا دستکم زمینه را فراهم آورد تا در نخستین جلوه های خود کامگی و افسار گسیختگی ملایان استقلال عملی و بینشی خود را همچون جایگزینی که قطعاً مورد پذیرش اگر نه همه، دستکم اکثر نیروهای فعال و آگاه جامعه و حتی ارتش قرار می گرفت رایج دهد. دریغ اما که خود جبهه ملی که با اعلام سنجابی، بختیار و فروهر فعالیت مجددش را اعلام کرده بود نه تنها وحدت و انسجامی در کارش نبود بلکه بسرعت وجود سرگشته و پریشان خود را نمایان کرد و همانگونه که در بالا اشاره کردم یکی نخست وزیر شاه،

دیگری آلت دست و سومی وزیر خمینی شد. در این صورت آیا یک ماه مانده به استقرار قطعی "امام" و زدن توی دهن دولت بختیار "فرزندان معنوی دکتر مصدق" با قطع امید از "سرکردگان قبیله او" در اعلام "جبهه دموکراتیک ملی" محق نبودند؟ آیا با همه توضیحات داده شده در بالا وظیفه تاریخی سرکردگان قبیله دکتر مصدق نبود که بازاء "امیدها و انتظارات متواضعانه و معقولشان" بقول شما و امیدها و انتظارات واهی و بی پایه از نظر من، خود از سال ۱۳۵۶ با این فرزندان معنوی دکتر مصدق رای زنی کرده و همراه می شدند و از واقع بینی آنها سود می جستند؟ چرا که زنگ خطر فاشیسم مذهبی با راهپیمایی تاسوعا و عاشورا بصدا در آمده بود.

در بخشی از مقاله اشاره شده است به سازمان چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق و این که آنان از شهرت و محبوبیت و نه نفوذ و اعتبار برخوردار بودند و جبهه ملی را در محاق کامل قرار دادند. دوست گرامی، جبهه ملی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۹ یعنی حرکت سیاهکل و آغاز جنبش مسلحانه، چه وجود سیاسی داشت که درخشش آن با ظهور سازمان چریک های فدایی خلق و مجاهدین خلق در محاق کامل قرار گرفت؟ گمان ندارم که بشود کوچکترین نشانهء حیات، عمل و درخشش که سهل است؛ از جبهه ملی در این سال ها نشان داد. البته جبهه ملی خارج کشور حساب جدایی دارد. و تازه مگر خود این دو جریان از دل جبهه ملی و به جهت بی عملی و سرگشتگی آن خروج نکردند؟ در ادامه در مورد این دو سازمان نوشته اید که بیش از پنج شش سال دوام نیاورند و در هنگام اعلام از سر گیری فعالیت جبهه ملی در ۱۳۵۶ از آنها چیز زیادی باقی نمانده بود. اما همانچه باقی مانده بود، به یمن فضایی که به ابتکار جبهه ملی و دیگر آزادی خواهان میانه رو ایجاد شده بود، بیشترین استفاده را برد.

دوست گرامی من، نخست این که آن هزاران نفری که در شبهای شعر انستیتو گوته در ۱۳۵۶ که نخستین حرکت عمدهء خلاف میل و تمردی بر اعلاحضرت بود شرکت کردند و بعد هم در دانشگاه صنعتی به تظاهرات و درگیری با پلیس شاه کشیده شد، نه از یمن فضای ایجاد شده توسط جبهه ملی بود و نه امثال آن، بلکه خود اعلام فعالیت مجدد جبهه ملی و غیره به یمن فضایی بود که جیمی کارتر و اخبارهای حقوق بشری اش از مدتها قبل ایجاد کرده بود به طوری که همهء زندانیان ملی کش (۲) و از جمله من در اوین مطمئن بودیم که با بالا گرفتن احتمال ریاست جمهوری کارتر ملی کشی بپایان خواهد رسید که چنین هم شد، و با رئیس جمهور شدنش گشایش هایی در فضای خفقان آور زندان های

سیاسی و خود جامعه نیز بوجود خواهد آمد. که البته اعلاحضرت اعلام می کرد که گشایش فضای سیاسی در جامعه از ابتکارات خود ایشان است و لاغیر. همانگونه که اصلاحات مورد نظر کندی را در ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ به نام انقلاب سفید از مراحم ملوکانه اعلام کرده بود. در هر حال این گشایش تنفسگاه، علی رغم این که به یمن که بود، اگر توانست در اندک مدتی دهها هزار هوادار را در فراخوان های سازمان چریک های فدایی خلق و مجاهدین خلق به خیابان ها و میدان های شهرهای ایران بیاورد ناشی از عدم نفوذ و اعتبار این سازمان ها بود؟ و آیا درخواست و سپس عضویت هزاران نفر از آنها و آنگاه به مبارزه با حاکمیت غاصب و انحصار طلب تا پای جان رفتن و در نهایت جانفشانی هزاران هزار نفر در زیر شکنجه و داغ و درفش و تیرباران و اعدام تنها ناشی از شهرت و محبوبیت این سازمانها بود و نه نفوذ و اعتبارشان؟ حیرت آور است.

جبهه ملی اما در تمام این تب و تاب های اجتماعی واقعاً چه میکرد؟ اسب و اسب سوار تروا را نمی گویم چون تکلیف و سرنوشتش از نخست با کسانی چون ابراهیم یزدی (فرشته نجات خمینی سر مرز کویت) و غیره آشکار بود. جز این که اقوال خدعه آمیز امامشان را به سمع مردم می رساندند که "امام فرموده است زنان در انتخاب حجاب آزادند"، "که مارکسیستها حق فعالیت آزاد دارند"، و که همه احزاب آزادند... و بسیاری از این دست که نه به اعتبار گوینده بلکه به اعتبار بازگو کنندگانی که در نظر بسیاری هنوز به اعتبار حیثیت و شرافت دکتر مصدق، اعتباری داشتند و میراث دار وی تصور می شدند، پذیرفته یا دست کم به تردید دچار می شدند.

من و بسیاری امثال من البته با شناخت ماهیت جبهه ملی و پایگاه و جایگاه طبقاتی آن از ابتدا توهمی نسبت به، نه جبهه ملی و نه زائده اش اسب تروا نداشته ایم. و این را آموخته بودیم که جبهه ملی از ابتدای ظهورش سر به سوی کعبه و پا در ره میخانه دارد.

من علی رغم احترام فراوانی که برای دکتر محمد مصدق و از آن بیشتر برای دکتر حسین فاطمی دارم، نمی توانم از امید و آرزوهای واهی دکتر مصدق به ایالات متحده آمریکا و نشناختن چهره پنهان آن همچون سردمدار امپریالیسم جهانی که بعد از جنگ دوم جهانی جان نشین بریتانیای کبیر شده و اندکی از آن پیشتر در فلیپین جنایت ها کرده بود، حیرت نکنم. آن هم از سوی مردی که عمری از تجربه سیاسی در انبان و تعهدی عظیم بر شانه داشت. آیا چنین مردی باید در بیست و هفت مرداد ۱۳۳۲ فریب یک دیپلمات آمریکایی (۳) را می خورد و

همه مدافعان و هواداران و طرفدارانش را ممنوع الحضور در شهر و شهرستان می کرد بی آنکه بتواند از حضور قوادان و فاحشگان و فاحشه پروران جلوگیری کند. آیا اگر در آن روز و روزها دکتر مصدق بجای گوش سپردن به هندرسون (۴)، همچون رفراندمش به مردم مراجعه و از حضور بیدریغشان در خیابانها برخوردار می شد، خیابانهای تهران و شهرستانها و اعدام کده های چیتگر و چیتگرها به خون آزاده گان و آزای خواهان ایران آغشته میشد؟

واقعیت این است که جبهه ملی چه بعد از کودتای شکست خورده ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ چه در دوره فضای باز سیاسی در ۱۳۳۹-۱۳۴۲ و چه در بحبوه انقلاب ۱۳۵۷ دچار سردر گمی و سرگشتگی و لاجرم بی عملی بوده است که این خود ناشی از تناقض خرد کننده ای بود در میثاق نوشته و نانوشته اش. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ تناقض بین تعهد به سلطنت مشروطه و اعلام جمهوری بعد از فرار شاه که هم در خود جبهه ملی و هم توده های عظیمی از مردم خواهانش بودند و در ۱۳۳۹-۴۲ در اوج تردید و تساهل در ارایه نماینده و شرکت و مبارزه در انتخابات یا گوشه عزلت گزیدن و عافیت طلبی، دومی را بر گزید و با تحریم انتخابات خیال خود را آسوده کرد. و در ۱۳۵۷ تناقض در قد علم کردن و بدست گرفتن سکان انقلاب و اعلام جمهوری دموکراتیک ایران و یا عبودیت و دنباله روی از پیرمرد خنزر پنزری و سر بر جمهوری اسلامی فرود آوردن. مصداق این سرگشتگی و تناقض همانیست که در بالا به آن اشاره کرده ام. شاپور بختیار با اعتقاد به سلطنت مشروطه، و بقیه مردم و سرگشته با امید های واهی به دستبوس امام خود ساخته اشان راهی شدند و در نهایت همه کم و بیش بیک سرنوشت دچار و تقاص سرکشتگی و تناقض اشان را دادند. کلام را کوتاه می کنم و می پرسم آیا جبهه ملی با چنین کارنامه ای دینی^۱ به گردن مردم ایران دارد؟ و یا بر عکس؟

در نمایشنامه گاليله، برتولت برشت از زبان گاليله گفته بود: " بیچاره ملتی که احتیاج به قهرمان دارد" اما دریغا، که ملت ما قهرمان و قربانی فراوان داشته است، مردان برجسته و کاردان سیاسی اما بسیار کم.

۲۵ جولای ۲۰۱۳

Sergeara@yahoo.com

۱ - در کودتای ۲۸ مرداد دلار های CIA که بین اراذل و اوباش پخش می شد به دلارهای بهیبهانی معروف بود.

۲ - اصطلاحی که زندانیان سیاسی برای آنهایی که بعد از اتمام حکم صادره از سوی دادگاه های نظامی از سال ۱۳۵۴ به اوین برده شده و قرار بازداشت مجدد برایشان صادر و بدون ارتکاب جرم و محاکمه زندانی می شدند. بکار میبردند.

۳ - هندرسن سفیر امریکا که خود آگاه بود عوامل CIA در لباس توده ای عامل تشنج و تخریب در روزهای بعد از کودتای ۲۵ مرداد بودند، مصدق را فریب داد و قانع کرد که با اعلام حکومت نظامی از حضور نیروهای ملی و مترقی در خیابانها جلوگیری نماید. تا که نظامیان خود فروش به همراه ارادل و اوباش و فاحشگانی چون طیب، شعیون، آزدان قزی و نوچه گان و نوبچه گان نشان خیابان های تهران را فرق کنند.

۴ - سفیر وقت ایلات متحده در ایران که به بهانهء تظاهرات افراطی روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ که بوسیلهء عوامل CIA برای ایجاد وحشت در ملیون و مذهبیون ایجاد شده بود، دکتر مصدق را فریب داد تا ایشان اعلام حکومت نظامی کند و راه را برای کودتای ۲۸ مرداد هموار سازد.

اسلام، برده داری و نخبگان دینی

جلال ایجادی

تاریخ اسلام که سرشار از خشونت و تجاوز و عدم احترام بدیگران بوده توسط مبلغان و ایدئولوگهای اسلامی تحریف گشته است و پیوسته سیاست زشت و ضد انسانی برده داری که در قرآن درج شده با سکوت طرفداران اسلام توأم بوده است. در درون جبهه قدرتمداران و سیاسیون و روشنفکران و کنشگران مسلمان کسی لب به اعتراض نگشوده و گفتار قرآنی را محکوم نمیکند.

قرآن کتاب مقدس مسلمانان بسیاری از احکام را برپایه تبعیض قرارداده است. بعنوان نمونه در دیدگاه قرآن انسانها برابر نیستند و دارای حقوق یکسان نمیباشند. مومن دارای امتیازات و برتری است، حال آنکه کافر و مرتد و یهودی و مسیحی بهیچوجه آن امتیازات و برتری را ندارند. زن با مرد برابر نیست و نسبت به مرد از محرومیت بزرگی برخوردار است. برده نیز از حقوق برابر با دیگر انسانها برخوردار نیست.

اگر حقوق و برابری انسانها پایه تفکرماست، بنا براین رنگ پوست، نژاد، وضع اقتصادی و اجتماعی، تفاوت در فرهنگ و دین، اعتقاد دینی و ناباوری، وابستگی خانوادگی و غیره هیچ امتیاز برتری جویانه برای یک فرد نسبت به فرد دیگر نمیآفریند.

برده کیست؟ قانون بین المللی بردگی را بمثابه حالت و شرایطی تعریف میکند که در آن یک فرد توسط فرد دیگر به تصاحب درآمده است. بنابراین برده فردی است که در مالکیت فرد دیگر قرار دارد. در طول تاریخ، مبارزه سیاسی و حقوقی علیه برده داری (یا خرید و فروش انسان) یکی از فصلهای بزرگ بشریت بوده و امروز برده داری در جهان متمدن و مترقی کنونی و در عصر منشور حقوق بشر بطور مسلم محکوم است.

قرآن در دوره اجتماعی خاصی نوشته شده که یکی از خصوصیات آن وجود برده داری در جامعه شبه جزیره عربستان میباشد. در آیات گوناگون این پدیده را باسانی میتوان پیگیری نمود. قرآن محصول جامعه و یکسری افکار و کردارهای محیط خود میباشد و بنابراین قرآن متناسب با اعتقادات گروههای اجتماعی مشخصی به امر برده داری نه تنها اشاره کرده، بلکه بعلاوه برده داری را مشروع میدانند. به بیان دیگر اسلام باعتبار قرآن برده داری را قبول دارد و در پی لغو آن نمیباشد.

قرآن در سوره روم، آیه ۲۸، اعلام میکند که خدا برای هدایت شما، غلام (برده مرد) و کنیز (برده زن) روزی شما کرده است و آنها شریک و برابر شما نیستند. قرآن در جای دیگر میگوید: خدا رزق و روزی بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده است و آنکه رزق و روزی او بیشتر شده است، زیادی به زیردستان (برده) و غلامان (برده) ندهد تا با او مساوی شوند (قران . سوره نحل . آیه ۷۱). داشتن غلام و کنیز یک امتیاز مهم بوده و دین خواهان حفظ این امتیاز و خواهان نابرابری گروه ممتاز با این گروه اجتماعی زیردست و غلام است.

قرآن در تنظیم مقررات اجتماعی آن دوران افراد را به رعایت حکم در مناسبات جنسی و تامین نیازهای "شهوانی" مرد فرامیخواند. مردان برای میل جنسی خود از زنان خود باید بهره گیرند و همچنین کنیزانی که مالک آنها میباشند، واژه مالکیت بر برده مرد را با حقوق کامل بر جان و روح برده نشان میدهد: آنان که نگهدارنده نیروی شهوت خویش اند مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی (برده زن) که مالک آنها شده اند که در این صورت بر آنان ملامتی نیست (قرآن . سوره المومنون آیه ۵ و ۶). مرد مالک کنیز میگردد تا برای شهوت به کنیز تجاوز کند و سرزنشی نبیند.

در قرآن برای مرد چهار همسر ممکن است زیرا تمایلات جنسی مرد بطرز گسترده میتواند برآورده شود و در صورت نیاز مرد میتواند کنیز

داشته باشد و از آنجا که مالکیت از آن مرد است پس ملامتی در کار نخواهد بود در سوره دیگری مورد تاکید قرار میگیرد: کسانی که اندام خویش را از شهوت رانی نگه می دارند؛ مگر بر زنان حلال و کنیزان (برده زن) ملکی خویش، که از اعمال شهوت هیچ ملامتی بر آنها نیست. (قرآن، سوره معارج، آیه ۲۹ و ۳۰)

در واقع قرآن بازتاب کردار و سنت جامعه خوداست و پیامبر این پراتیک اجتماعی را بمثابه یکی از ضوابط جامعه مورد نظر خود قرار میدهد و بعلاوه این بردگی براساس سکس و شهوت مرد و نیز امر تولیدی است. این کلام دینی پیوسته روح مسلمان را آماده میسازد تا بدترین رفتارها را بپذیرد و امردرونی ذهن خود کند.

فرانسه اولین کشوری است که از تاریخ ۴ فوریه ۱۷۹۴ میلادی برده گي را در مستعمرات خود لغو میکند. در سال ۱۹۲۶ جامعه ملل برده داری را محکوم نمود. سازمان جهانی کار در ۱۹۳۰ کار اجباری را مترادف کار بندگی ارزیابی می نماید. کنوانسیون الغای برده داری در ۱۹۵۶ انقیاد افراد بخاطر بدهی مالی و ازدواج اجباری را بمثابه بردگی اعلام نمود. بعلاوه کار کودکان، بیگاری در خانه و معاملات و تجارت جنسی زنان نیز در طبقه بندی بردگی قرار میگیرد. برده داری یک پدیده تاریخی بوده که در تمدن بین النهرین، یونان کهن، امپراتوری رم، افریقا، اروپا، آمریکا و کشورهای عربی وجود داشته است. در برخی از نقاط جهان هنوز برده داری وجود دارد، بعنوان نمونه در برخی کشورهای مسلمان مانند عربستان و عمان و بخصوص سودان باعتبار احکام شریعت برده داری موجود است.

مبارزه علیه برده داری و اشکال گوناگون آن و تحقیر و بندگی انسان یک امر اساسی است. اعتراض به بردگی و احترام به حقوق بشر در هرگونه کردار و رفتار و گفتار باید خود را نشان بدهد. هیچگونه سکوت و مماشاتی در قبال بردگی قابل قبول نیست. نسلهائی که که بر پایه احترام به انسانها و برابری انسانها پرورش میابند باید صدای معترضین را به بردگی بشنوند. اسلام مدافع برده داری و در تناقض با حقوق بشر میباشد. (به مقالات متعدد من در نقد اسلام رجوع کنید).

حال وقتی ما می بینیم که کتاب مقدس اسلام، قرآن، حامی واقعیت زشت بردگی است، نمی توان سکوت کرد. تاریخ اسلام که سرشار از خشونت و تجاوز و عدم احترام بدیگران بوده توسط مبلغان و ایدئولوگهای اسلامی تحریف گشته است و پیوسته سیاست زشت و ضد انسانی برده داری که در قرآن درج شده با سکوت طرفداران اسلام توأم بوده است. در درون جبهه قدرتمداران و سیاسیون و روشنفکران و کنشگران مسلمان

کسی لب به اعتراض نگشوده و گفتار قرآنی را محکوم نمیکنند.

آل احمد، شریعتی، سروش، مطهری، مجتهد شبستری، کدیور، یوسفی اشکوری و صدها فرد سیاسی و روزنامه نگار و کنشگر اسلامی، علیرغم قلمفرسائی های فراوان و علیرغم حضور فعال در اجتماع، در این باره سکوت کردند و از کنار قضیه گذشتند. اینان چرا موضع قرآن را محکوم نکردند؟ آیا این امر یک پدیده فرعی و بدون اهمیت است؟ آیا این امر به مبارزه امروز جامعه ربطی ندارد؟ آیا این امر بمثابة یک پدیده زشت مورد برخورد نقادانه نباید قرارگیرد؟ تلاش جامعه جهانی برعلیه برده داری برای ارتقا ارزش های انسانی و تحکیم همبستگی و برابری انسانهاست، حال چرا نخبگان اسلامی سکوت میکنند؟

تائید برده داری در قرآن فقط بیان یک موضع تاریخی در ۱۴۰۰ سال پیش نیست. بلکه این موضع در متن سندی است که اساس اعتقادات مسلمانان است. این کتاب مورد احترام و اجرا برای مسلمانان جهان و تمامی نخبگان سیاسی و فرهنگی این دین است که بدان اتکا میکنند. میتوان با جسارت گفت که سکوت نخبگان برای پوشاندن زشتیها و وارونه نشان دادن ماهیت اسلام است. اگر غیر از این مطلب پیشنهاد میکنم نظر خود را توضیح دهند.

البته فرصت طلبان راست و چپ و جمهوری خواه و ملی گرا بسیاری هستند که اینگونه پرسش ها را غیر ضروری دانسته و خواهان جلوگیری از مبارزه فکری در نقد اسلام هستند. این سیاست زدگان کم جرات، خدمتگزاران قدرت و خرافات بوده و مخالفان روشنگری میباشند. آنچه که برای جامعه ما مهم است بازنگری اعتقاداتش میباشد. آلودگی های ناشی از استعمار دینی در اذهان بسیارند.